

فیلمسفه: فلسفه فیلم ساخته



■ نویسنده: نوتل کرول
 ■ مترجم: محسن کرمی
 ■ ناشر: نیلوفر

کتاب «فیلمسفه: فلسفه فیلم ساخته» سه مقاله مهم از نوتل کرول در مقام مهم‌ترین فیلسوف سینما است که منظری تازه است در مسیر فلسفه‌ورزی درباره فیلم‌ها. اگر این جمله ژان لوک گدار که «سینما فرمی است برای اندیشیدن» را پذیرفته باشیم، کتاب حاضر می‌تواند با ادله‌ها و رویکرد به شدت راهگشایش کمک‌حالمان باشد که چپستی، چرایی و چگونگی اندیشیدن در و همراه با فیلم‌ها را درک کنیم و به کار بندیم.

شناخت سینما



■ نویسنده: لوتیس جانتی
 ■ مترجم: ایرج کریمی
 ■ ناشر: بیدگل

کتاب «شناخت سینما» درباره اینکه فیلم‌ها چگونه از رهگذر شبکه‌ای یکتا از تکنیک‌ها و نظام‌های زبانی با مخاطبان‌شان ارتباط برقرار می‌کنند و به بیان و انتقال معنا می‌پردازند، بصیرت‌های ارزشمندی ارائه می‌دهد. کتاب با تمرکز بر عناصر کلیدی فیلم‌سازی، از جمله فیلم‌برداری، میزانشن، حرکت، تدوین، صدا، بازیگری، انتخاب بازیگر و فیلمنامه‌نویسی، به روشی خواندنی، آسان‌یاب و گهگاه شوخ‌انگیز، هنرآموزان را درگیر زبان شگفت‌انگیز فیلم می‌سازد.

تصویر، سینما، اجتماع

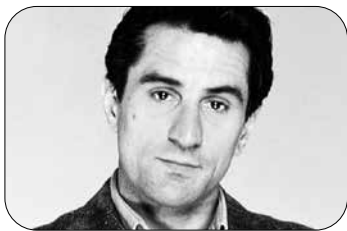


■ نویسنده: روبرت صافاریان
 ■ ناشر: مرکز

کتاب «تصویر، سینما، اجتماع» تصویری است از سه‌دهه قلم‌زدن روبرت صافاریان در حوزه سینما و مسائل مربوط به سینما یا آنطور که خودش در مقدمه کتاب می‌نویسد: «سه دهه نوشتن درباره سینما تنها نوشتن درباره سینما نبوده است، بلکه گفت‌وگویی بوده از خلال فیلم‌ها - بیشتر فیلم‌های ایرانی - با مسائل حاد جامعه و زمانه...» صافاریان در این کتاب، ما را همراه با خود در سفرهایی سینمایی به دوره‌های مختلف می‌برد.



آل پاچینو



رابرت دنیرو



مارلون براندو



ریچارد برتون



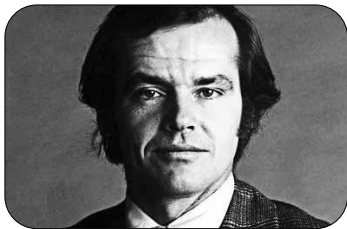
رابرت ردفورد



پل نیومن



داستین هافمن



جک نیکلسون



جک لمون

مردی که چراغ راه را در دست دارد و باین حال در ایام کهنسالی کودک درونش شاد و قیفاق و کمی بیش‌فعال در حال جست‌وخیز است. او نگاهی منصفانه به اشتباهات خود و دیگران - چه در زندگی و چه بازیگری - دارد و مشخص است از تک‌تک آنها درس گرفته و تجربه اندوخته و در این مصاحبه بی‌کم‌وکاست تجربیاتش را در هر زمینه‌ای در اختیار خواننده قرار می‌دهد و البته باید گفت دیدگاه اجتماعی و سیاسی او چنان جالب توجه و عمیق هستند که تا مدت‌ها آدمی را به فکر فرومی‌برند.

رابرت دنیرو: «یه بازیگر به همون اندازه که حساسه - یا خجالتی - همه هدفش اینه که خودش رو بروز بده و بیان کنه. نکته اینه که طرف بدونه چرا می‌خواد بازیگر شه.»

برای روشن‌شدن موتور رابرت دنیرو، احساس راحتی کردن و به حرف‌آمدنش باید حوصله کرد. او بازیگر دقیقی است با تجربه‌ای بالا و هوشی سرشار اما طول می‌کشد تا پخش آب شود و به حرف بیاید، مردی که هم می‌تواند مهربان و دلنشین باشد و ثانیه‌ای بعد، تبدیل شود به گوش‌تلیخ‌ترین آدم دنیا. سرورکله‌زدن با او سخت است؛ ولی ارزشش را دارد.

رابرت ردفورد: «هالیوود هیچ‌وقت مکان امنی نبوده؛ یه محیط رقابتی و بی‌رحمانه. مردم تورو برای پول تکه‌وپاره می‌کنن و کسی خیلی به محتوای هنری اهمیت نمی‌ده.»

رابرت ردفورد هرگز اُسکاری برای بازیگری نبرد، او یک اسکار گرفته برای بهترین کارگردانی؛ اما همچنان فروتن و بی‌ادعا است. او همواره بازیگری جذاب و متین و محترم بوده و البته برخلاف بیشتر هالیوودی‌هایی حاشیه؛ ولی چه چیزی است که او را متمایز می‌کند؟ چهره زیبا؟ موی طلایی؟ خوش‌تیپی ذاتی؟ یا آثار سینمایی فاخر؟ هیچ کدام. آنچه که موجب درخشش ابدی نام ردفورد شده دغدغه او است: سینما برای سینما و هنر برای هنر؛ یعنی راه‌اندازی جشنواره ساندنس که از زحمات زیادی برایش کشیده و شاید گاهی ساندنس از مسیر اصلی خود کمی منحرف و خارج شود؛ اما هرگز نمی‌توان منکر اثرگذاری این جشنواره‌ی مستقل و عمری که ردفورد پای آن گذاشته، شد.

اوضاع اجتماعی و سیاسی کشورش محیط است و هم بر صحنه تئاتر و پرده سینما.

مارلون براندو: «می‌دونم، از اینکه وقتی مردم تورو می‌بینن و به جای اینکه خیال کنن با یه آدم طرفن، فکر می‌کنن با یه سلبریتی عوضی، یه ستاره سینمای به‌درد نخور طرفن، از عصبانیت می‌خوام آتش بگیرم.»

براندو همان قدر که بازیگر کم‌نظیری است، کاراکتری مرموز و غیرقابل پیش‌بینی دارد؛ کسی که نه مشخص است یک ثانیه دیگر قرار است در زندگی و در برخورد با دیگران چه تصمیمی بگیرد و نه حین کار حرفه‌ای اش که بازیگری باشد. او پس از چند سال کار حرفه‌ای و خوش‌درخشیدن در عرصه بازیگری افول غریبی را تجربه کرد؛ تجربه‌ای تلخ که قادر بود قوی‌ترین کسانی که سال‌ها جز توجه از مردم چیزی ندیده‌اند را از پای بیاورد؛ ولی براندو نه تنها نشکست، بلکه خودش را به عنوان یک فعال اجتماعی و مدافع حقوق اقلیت‌ها در ایالات متحده علی‌الخصوص سرخپوستان معرفی کرد و توانست پس از چندی با بازی در نقش دُن کارلتونه بزرگ، دو مرتبه بر تخت شاهی برترین بازیگر جهان، تکیه زند.

آل پاچینو: «فرانسیس [افورد کوپولا] آدم شگفت‌آوریه. فکرت رو می‌خونه. انسان خاصی. با نگاه کردن همه چیز رو می‌فهمه. من تا حالا آدمی مثل اون ندیده‌ام.»

آل پاچینو، هم شبیه تک‌تک نقش‌هایی است که بازی کرده و هم شبیه هیچکدام‌شان نیست! مردی است جذاب، فروتن، مهربان که در کار موفق است و در زندگی عاطفی شکست‌خورده. دوستی خوب و همراه، بازیگری دقیق و یک نیویورکی واقعی. مصاحبه انتخابی او در این کتاب یک مسترکلاس مهم و حقیقی بازیگری است، به‌خصوص برای بازیگرانی که حتی بعد از شهرت توفانی، صحنه‌های تئاتر را از یاد نبرده و نمی‌برند.

پل نیومن: «این داستان چشم‌های آبی و این‌ها، توهین‌آمیزه چون معنی‌ش می‌شه این‌که آگه چشم‌هات آبی نباشن تو شکست می‌خوری.»

پل نیومن، جوان‌یابی دیروز و عارف دانای امروز کتاب «گپ‌وگفت با کارڈزست‌ها» است.



«گپ‌وگفت با کاردرست‌ها»؛ کتابی است که به نظر می‌رسد اولین جلد از سری کتاب‌های گپ‌وگفتمحور با سینماگران موفق و کارگشته این صنعت باشد و باید گفت که این کتاب شروعی قدرتمند به شمار می‌آید و می‌تواند تصویر دیگری از این بازیگران به خواننده/بیننده بدهد